

چو عضوی به درد آورد روزگار

پیام یزدیان

برلین هوای سردی دارد. امروز چهارشنبه است. اگر به هواپیمای ساعت 16:20 رسیده بودم، الان در اسلو به راننده تاکسی نروژی گفته بودم: شیرین عبادی.

و او جوابم داده بود: اوکی!

اما نه. در کانت اشتراسه برلین هستم، شماره 76، وارد که می شوم، احمد تفضلی با رنگ های ماسیده بر صورتش به پیشوازم می آید و در نگاهم لبریز می شود. او آغشته به رنگ های سبز و زرد است، اما چرا آنهمه رنگ شاد هم، طرح حرمان از چهره او بر نمی گیرند؟

قاب عکس بسیار بزرگی که پرتره تفضلی را در خود محدود کرده است، با بریده عکس های روزنامه پوشانده شده است تا مبدا اکرم ابویی سنت شکنی کرده باشد و ابزار دیرین نقش هایش را که همان کو لاژ روزنامه هاست برای لحظه ای فراموش کرده باشد. اکرم ابویی تنها اثر نقاشی اش را که عاری از کو لاژ روزنامه ای است، این بار در قاب

نقاشی اش بسط می دهد تا اولین کو لاژگر قاب های نقاشی باشد.

بریده روزنامه ابویی، از روز بریده های ایرانیان بر دار، و زنان در حصار پیچیده در سیاهی بر گرد یکدیگر است.

و نشان عدد 25 بر بالای تصویر زنی در انتظار دار.

طلسم 25، سالیان ظهور کدامین مرگ یا تولد است؟ در قابی دیگر که به یک مانیفست-نقش می ماند، آن دخترکان قاب

ها، در نقش های دکورازدهی رنگی، در هسته عینی خود اصل عکس میشوند و از پس آن ازدحام منفک صورتک ها،

زنی سر در گریبان آغوش مادری، در میان متن اعلامیه

ای، در دستان او پناه گرفته تا زنده بماند. هیچکس نباید شکنجه شود و یا تحت مجازات و رفتاری ظالمانه قرار گیرد. چقدر چهره ی آن مادر شبیه همه مادران ماست، انگاری او مادر ایران است.

به فضای دیگری از کارهای اکرم ابویی وارد می شوم. دیواره یکی از اضلاع اتاق، سه قاب عکس که حاوی هرگونه نقش رنگی ست. قاب ها مملو از متون روزنامه ها و مختصری از زندگی نامه های کشتگان قتل های زنجیره ای و جدولی از اسامی روزنامه ها و نشریات توقیف شده این سالهاست.

به قاب بریده روزنامه های مربوط به موفقیت شیرین عبادی بر می خورم، او به روی جایگاه می رود: خانم ها، آقایان.

اکرم ابویی می گوید: «من ایرانی ام و پیشه ای جز نقاشی ندارم. خواستم از طریق هنر به کشتگان قتل های زنجیره ای و همه قهرمانان و زندگان راه آزادی سلام کرده باشم، پس قلم مو در رنگ زدم و به چشمان شان نگاه کردم و گفتم شما را مردم ایران فراموش نخواهند کرد. ما هر سال به استقبال شما می آییم تا حاکمان بدانند که ملت ایران عاملان و قاتلان را نمی بخشد.»

عبادی می افزاید: "امپراطوری ایران در 2500 سال پیش در اوج قدرت گفت: اگر مردمان نخواهند بر آنها حکومت نخواهد کرد" و از لوح حقوق بشر گفت، و از فقدان حقوق بشر در ایران.

خانم پری رفیع عضو جامعه دفاع از حقوق بشر از ایران، در مراسم افتتاحیه نمایشگاه نقاشی اکرم ابویی با عنوان "چو عضوی به درد آورد روزگار" در خانه هنر و ادبیات به وضعیت پرونده ملی قتل های زنجیره ای و قربانیان اندیشه، به زبان آلمانی پرداخت که مورد توجه انبوه حاضران ایرانی و آلمانی قرار گرفت.

اعدام اندیشه، سانسور، توقیف نشریات، خشونت، ازدحام نگاه حاضران را در یک چرا به یکدیگر گره می زد.

واژه آزادی بیان، نگاهم را می دوزد به کو لاژی از فریدون فرخزاد، تصویری که بر دو لایه روزنامه و پس زمینه ساده کار نقش بسته، گردن و تنه ای که در پس زمینه روزنامه تثبیت گردیده، و پرهیب از دهان تا پیشانی که زمینه ای



عاری از روزنامه دارد، شاید به لحاظ شغل فریدون فرخزاد که در امواج تلویزیونی و نور منتشر بود و فقط سرگذشت اوست که در متون باقی خواهد ماند تا ابد.

سر بر می گردانم و در قابی که آخرین گفته های آخرین شوی فرخزاد را که در ذیل زندگی نامه اش آورده می خوانم: " من برای ملت می رقصم، آره عزیزم، برای ملت سینه ام را سپر می کنم، شما توی لژها تون بنشین، قربان! مشروبات را بخورید... خمینی نتوانست از پس زبان من بر بیاید..."

به پرتره احمد میر علایی بر می خورم، پرتره ای بر آمده از پس زمینه بریده جدول های متقاطع روزنامه ها، که چسب های زخم، هستی او و ما را به معمای این جدول های متقاطع چسپانده است، به راستی که همه ما در این جدول مرگ منتشریم، و مترادف قامت سخنان عمودمان را در ردیف ستون های افقی جدول متقاطع مرگ جنازه می کنند، تا جدول حقوق بشر متقاطع اسلامی، در مرگ هستی یابد.

ردیف عمودی: " آدمیزاده ام، آزاده ام، بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند" مترادف افقی: علی اکبر سعیدی سیرجانی از بالا به پایین: " با عریان شدن ذاتمان در انقلاب، اصل فرهنگ و هستی مان مورد پرسش قرار گرفته است، چه بودیم که چنین شدیم؟

_ مترادف از راست به چپ:

محمد مختاری

عمودی 3 - استقلال، آزادی، دموکراسی، مترادف افقی: داریوش فروهر

عمودی 4- به آفتاب بگو

سرزمین من تاریک

کرم نماید و با نیزه های رنگینش

مرا و خانه خاموش و تیره ام را باز

به نور عشق و باران شرر بر تابد!"- مترادف افقی: پروانه فروهر

عمودی 5 - انعکاس هر گونه گزارش خفقان و عکسبرداری از آن مترادف افقی: زهرا کاظمی

عمودی 6: بنده آرزویم این است که یک روزی، در ایران، مجله ها و مطبوعات بدون داشتن پروانه و بدون گرفتن اجازه از هیچ نهادی منتشر شوند." مترادف افقی: محمد جعفر پوینده

اکرم ابویی می گوید: وظیفه خود دانستم که صدایی باشم در میان صداها و رنگی باشم در میان رنگها" یاد می آید که در مراسم افتتاحیه نمایشگاه اخیرش در خانه برتولت برشت برلین، با عنوان نگاهی به آنسوی جهان می گفت: به نظر می رسد در ایران نویسندگان و شاعران و دیگر هنرمندان نیروی خلاق ما هستند. همیشه از خود می پرسیم چه پیامی از ایران در کارهایم می توانم داشته باشم؟ آنها را به تصویر می کشم چون آنها مرا صدا می زنند.

که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نمائد قرار

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار

به پرتره زهرا کاظمی خیره می مانم، جمجمه ای خونالود رنگ و دهانی که در مشبک های رنگی زندان محو است. خونابه ها بر پیشانی کاظمی اغشته به حقیقتی ست: مرتضوی متهم اصلی پرونده قتل زهرا کاظمی.

از نمایشگاه ابویی که خارج می شوم، تا نمایشگاه وی، دوباره جلوه می کند: " چو عضوی به درد آورد " نگاهم را به آسمان می دوزم، می خواهم آن تک ستاره مشرف بر آسمان اسلو را ببینم.

برلین 2005